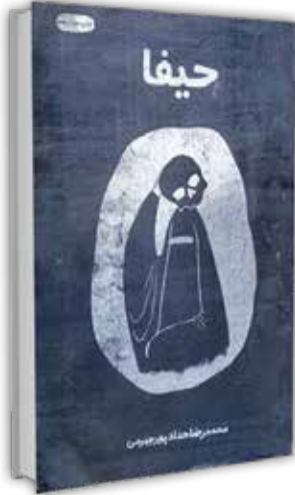


قسمت‌هایی از کتاب درست در اوج داستان و آنجایی که باید اتفاقات با علت و معلوم روشن شوند ناگهان نویسنده تصمیم می‌گیرد با جمله «وارد موضوعاتی شدیم که بشدت محرمانه است» تمام چهارچوب و ذهن خواننده را از هم بگسلد



مهدیه جاهد
خبرنگار



شروعی از یک کانال ساده...
همه چیز با کانال تلگرامی دلنوشته‌های یک طلبه شروع شد. البته این کانال برای مخاطبان همان موقع خودش جذاب بود. نوجوانان و جوانان زیادی به صورت پیگیر داستان‌های نیمه واقعی حدادپور را دنبال می‌کردند.

به هر روی به عنوان یک کانال تلگرامی با مخاطب جوان و در شور و درگیری‌های سیاسی زمان خودش این شبه داستان‌ها یا به قول خود مؤلف مستندهای داستانی جذاب بود. اما جذابیتش مثل همان خواندن سایت نود و هشتی‌ها بود. درست وقتی «دلنوشته‌های یک طلبه» تبدیل به کتاب شد همان حس یاسی را داشت که رمان‌های آیکی و زرد سایت نود و هشتی‌ها کتاب شد. یک دوره قصه‌های هیجانی که با چاشنی «من مطلع هستم، شغلم پیچیده است، ارتباطم با بچه‌های بالا زیاد است و من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید» و مقادیر زیادی هیجان فضای مجازی و با استعانت از جو سیاسی جامعه راهی کانال تلگرامی می‌شد.

اما بعد از مدتی که سیاست‌گذاری‌ها نسبت به پیام‌رسان‌های خارجی تغییر کرد؛ گویا ایده وحشتناک «بسیار خوب حالا که کانال تلگرامی‌ام پر مخاطب بود پس حق این را دارم که همه پست‌های کانال را کتاب کنم» به ذهن آقای حدادپور رسید و شد آنچه نباید بشود.

در مضرات افکار اشتباه آقای نویسنده...

آقای محمدرضا حدادپور چهرمی متولد ۱۳۶۳ شهر جهرم استان فارس است. او به واسطه شغلش که معاون پژوهشی حوزه علمیه فارس است؛ تصمیم می‌گیرد موارد سیاسی و اجتماعی جاری در متن جامعه را برای عبرت «جوانان مؤمن و انقلابی» به صورت مستند داستانی در معرض دید خوانندگانش قرار دهد. اما فقط همین دو نکته خوب؛ قصه گفتن و جوانان مؤمن انقلابی بیدار شوند را در نظر گرفته است. نویسنده کتاب‌هایی مثل «حجره پریا، کف خیابون، تب مزگان، حیفا، همه نوکرها، دفتر نیم سوخته یک تکفیری» و بسیاری عناوین دیگر اصلاً به این فکر نکرده است که آیا نوشته‌هایش که با عنوان دلنوشته به دنیای مخاطب وارد شده است قابلیت کتاب شدن دارند یا خیر.

از کانال پیام‌رسان‌ها کتاب در نمی‌آید وقتی اینفلوئنسرهای فضای مجازی مجازی می‌نویسند

بدون شرط و چشم بسته بپذیر یا تو آن آدم مطلع جامعه نیستی و از مرحله پرتی. همه داستان‌های حدادپور در بستر هیجان کاذبند. اگر خواننده پیش‌زمینه ذهنی و نزدیک به نویسنده نداشته باشد یا طی داستان سردر گم می‌شود و یا کتاب را با تمام تخیلات و اعتقادات عجیب نویسنده به گوشه تبعید بی‌اهمیتی و بی‌توجهی خواهد فرستاد. نقطه ضعف دیگر کتاب‌های آقای حدادپور جدا کردن مخاطبان است. نویسنده کاملاً آگاهانه قشری را که برای آنها نوشته است جدا کرده است. این تئوری را هم جمله پر تکرار ابتدا و آغاز کتاب‌هایش در مقدمه‌ها اثبات می‌کند: برای جوانان مؤمن و انقلابی. این تفکیک مخاطب نیز خود گواه این موضوع است که کانال تلگرامی دلنوشته‌های یک طلبه نباید تبدیل به کتاب می‌شد و در دسترس مخاطب عام قرار می‌گرفت. از دیگر نقدهایی که می‌شود به محتوای داستان‌ها وارد کرد اول بالا بودن تخیل در داستانی که ادعا می‌شود مستندند است. گویی نویسنده فهم خودش را از مسائل با چاشنی تخیل و قصه به خورد مخاطب می‌دهد. مخاطبی که بر اساس زائر کتاب به دنبال واقعیت‌هاست.

به دنبال یک رابطه علی و معلولی گشتم، نبود!

دوم اینکه در اکثر داستان‌ها نیروهای امنیتی کشور دچار نقص و فروپاشی هستند. همیشه دست‌های پشت پرده، جاسوس‌ها و خرابکارها به راحتی وارد حفره‌های زیاد امنیتی کشور می‌شوند و انتهای کار هم مشخص نمی‌شود علت این کار سهل انگاری سربازان گمنام است یا نفوذ و قدرت بالای خرابکاران در ایران. چرا این نکته حائز اهمیت است؟ چون فحوی کلام آقای چهرمی در کتاب‌هایش نشان دادن قدرت امنیتی جمهوری اسلامی است اما دقیقاً برعکس آن عمل کرده. چرا که در اکثر کتاب‌ها یک معجزه و یا مدد از امام زمان مشکلات را حل کرده است و هیچ رابطه علت و معلولی و عقلایی وجود ندارد.

و در نهایت...

و دیگر اینکه کتاب‌هایی مثل تب مزگان یا حیفا جدای از اطلاعات غیر واقع بسیار، ادبیات مستهجن و جنسی ریکی برای مخاطب نوجوان دارد. اینکه نویسنده با توجیه به روزرسانی اتفاقات جامعه و آگاهی جوانان مباحث جنسی بی‌ربطی را مطرح کند و همه جزئیات آن را بازگو کند و لحظه آخر با سه نقطه و ذکر عبارت دیگر بیشتر از این نمی‌توانم توضیح بدهم، ضربه محکم‌تری به تخیل مخاطب وارد می‌کند. حال اینکه دسته‌کم بیان غیر ضروری این اتفاقات مستهجن می‌توانست در روند کتاب شدن قصه‌ها حذف شود.

در هر صورت آقای حدادپور چهرمی یا فضای استادیومی و از سر هیجان فضای مجازی را درک نکرده است و یا با کتاب و اصول نگارش و ژانرهایش آشنا نیست. همین امر باعث ساقط شدن کتاب‌هایش از اعتبار و وجاهت کافی برای کتاب بودن است.

قسمت چهاردهم

نگاهی به کتاب‌های ترجمه شده بازار به زبان مبدأ کتاب بخوانید زیاد هم بخوانید!

فاطمه منصوری نصرآباد
مترجم

در ترجمه کتاب یکی از ابتدایی‌ترین چیزهایی که هر مترجمی باید بداند و بارها از آن صحبت کرده‌ام دانستن این است که هر کتاب با کتاب دیگر و هر نویسنده‌ای با دیگری متفاوتند. تفاوت‌ها بابت لحن و قلم نویسنده و... است که دوباره کاری نمی‌کنم و دوباره توضیح نمی‌دهم؛ اما توصیه‌ای دارم: به زبانی که از آن ترجمه می‌کنید کتاب زیاد بخوانید. هرچه بیشتر بهتر! حالا چرا؟ چون با زیاد خواندن هم دانش واژگانی خود را زیاد می‌کنید و هم می‌توانید انواع مختلف کاربردهای کلمات و اصطلاحات و نحوه گفتار شخصیت‌های مختلف را تشخیص دهید و از همه مهم‌تر اگر نویسنده از انواع آرایه‌ها و صناعات ادبی استفاده کرده باشد یا آن آشنا می‌شود. خصوصاً که در بعضی کتاب‌ها یکی از چیزهایی که به چشم می‌خورد مشکل در فهم sarcasm و irony است که خود مسأله‌ای مهم است و بدون مطالعه زیاد و آگاهی کم پیش می‌آید که این دو نوع مختلفشان تشخیص داده شود. مورد بعدی اینکه زبان همیشه در حال تغییر است و واژه‌ها و اصطلاحات نیز دچار تغییراتی می‌شوند و این امر در کتاب‌های نویسندگان جدید به چشم می‌خورد. مطالعه زیاد به شما این برتری را می‌دهد که با این تغییرات آشنا شوید و در عین حال بتوانید با توجه به زبان فارسی و تغییرات آن بهترین ترجمه ممکن را ارائه دهید. پیش می‌آید برخی نویسندگان در کتاب خود به کلمه یا جمله‌ای خاص اشاره کنند که در کتابی دیگر آمده یا حتی سعی کنند شبیه به جملات معروف (چه در کتاب چه در رسانه) و خبر چه در صحبت مردم) کلامی بنویسند. با مطالعه زیاد و درگیر کردن خود با زبان مبدأ می‌توان تا حد خوبی این موارد را تشخیص داد. اصلاً امر دیگری که می‌توانم به آن اشاره کنم آشنا شدن با فرهنگ و تاریخ و... است. مطالعه کتاب می‌تواند حتی به کیفیت ترجمه و حرفه‌ای شدن ترجمه کمک کند. یکی از راه‌هایی که مترجم سبک ترجمه شخصی خود را پیدا کند همین خواندن زیاد است و مهم‌ترین مورد به دید من، مترجم آن قدر تسلط پیدا می‌کند که می‌تواند بدون ترس کتابی چالشی را برگزیند و دست به ترجمه آن بزند و چه چیزی جذاب‌تر از این برای یک مترجم؟ و نکته آخر اینکه اگر مترجم، کتاب به زبان مبدأ نخواند آن وقت است که ترجمه کتابی مثلاً از کالین هورور با ترجمه کتابی فردریک بکمن یکی می‌شود و این فاجعه است. البته که همیشه استثنا وجود دارد.

زبان همیشه در حال تغییر است و واژه‌ها و اصطلاحات نیز دچار تغییراتی می‌شوند و این امر در کتاب‌های نویسندگان جدید به چشم مطالعه زیاد به شما این برتری را می‌دهد که با این تغییرات آشنا شوید و در عین حال بتوانید با توجه به زبان فارسی و تغییرات آن بهترین ترجمه ممکن را ارائه دهید

